

خیلواکی



استقلال

[www.esteqtaal.net](http://www.esteqtaal.net)

دوشنبه ۱۳ سپتمبر ۲۰۲۱

ناتور رحمانی

## فریاد کودکان افغان ...

فریادی از حنجره بریده ( تبسم ) که تبسم را بر لبان معصومش ددمنشان جراحی کردند . شاید او در نه سال عمر حباب گونه اش ، به تیرگی سیه دلان و پلشتی ذهن کورشان ، که به نام خدا و به نام دین خدا ، هرازگاهی در هر جای این جهان آلوده با خباثت نسل قابیل ، آدم و آدمیت را کشتند و می کشند ، تنها تبسم کرده باشد ، تبسم تلخ و استهزا آمیز ، عمر او خاکستر سال های آتش جنگ و تفنگ بوده ، به یقین لب های او با خندیدن و شاد بودن آشنا نبوده است !! این فریاد مانده در گوش عدالت ، از حنجره ( تبسم ) است ، گره شده با فریاد میلیون ها کودک جهان در ردیف تبسم ...

## پرسش ؟

خانمها !

آقایان !

لطف نموده مرا کمک کنید و بمن راه را نشان دهید ، اگر زحمت نباشد محبت کرده مرا برای خودم معرفی کنید ، من کی استم و درین خانواده بشری که دگران آنرا جهان مینامند چکاره ام و چه جایگاهی دارم ؟؟

فریاد مرا بشنوید ، درد مرا درمان کنید ، مشکل مرا حل نمایید ، باور کنید من هیچ چیزی از دنیای شما نمیدانم ، و با هیچ چیزی آشنایی ندارم ، بویژه با مفاهیم بلند « آدمیت » که شما هرازگاهی از آن یاد مینمایید !؟

آدمی چیست نمی فهمم ؟ آدمیت کدام است نمیدانم ؟ دنیا چیست و زندگی چه مفهوم دارد برایم نامعلوم است ؟؟؟؟

من می بینم که همه ای دنیای من همان نهاد منست ، تاریک ، مبهم و پُر از سوال ، هزارها سوال که شبیه نوک تیز و کج چنگک ، در گلویم فرو رفته و حلق آویزم کرده است ... .

لطف نموده مرا کمک کنید ، من کودک به پیری رسیده ام ، چهره دود زده ام را خطوط و شیارهای اجباری درد ، فقر و آوارگی پیر نشان میدهد ، چشمانم به گود نشسته و در عمق آن یک غم و اندوه جانسوز ماندگار است ، باور کنید این چشمها هرچه دیده ماتم بوده و ستم ، خاکستر آرزوهای سوخته ، روی موهایم گرد خاکستری پاشیده ، که پیر بودنم را بیشتر به نمایش میگذارد ، تار سیاه ای لای موهایم نیست ، همه خاکستری و خاکستری اند مثل خاکسترهای دیگدان های مرده و خاموش شده ، شاید هم این خاکستر شهرهای سوخته باشد که روی سرم نشسته ، نه من خودم فصل خاکستری سترون استم .

با همه این علامه های پیری ، هنوز هم قلب کوچکی دارم ، و این قلب کوچک در چنگال غمهای دیرپا و بزرگ ، فشرده شده ، کرخت و نا امید است .

بلی ، من پیرتر از پیرم دگر جوانی و شباب ، برایم کلمات نامانوس اند ، این واژه ها چه معنا دارند ؟ درست یادم نیست چند خزان ، یا زمستان از عمرم گذشته است ، مگر خوب بخاطر دارم چهار دهه ، یا چهل و چند سال تاراج و سرما را که بیداد کرد ، آدم خورد و هستی بُرد ...

بلی ، من ناظر فروریختن سبزینه ها بوده ام ، بربادی باغ ، مرگ و پژمردن جوانه ها و شکستن سپیدارها را دیده ام ، شاید سن من هم به درازنای این مصیبت باشد ، که از هر دهانی یکرنگ شنیده ام ، من بطور مستدام بخود لرزیده ام ، رگبار و سیلاب حوادث ، پیکر نحیف مرا زیاد شلاق زده است ، مانند پرنده ای لانه ویران زیر بارش برف سرما خورده و مرا یخ زده است ، در ذهنم حسرت خانه گرم ، نور و حرارت تداعی میگردد ، مگر من نمیدانم این واژه کدام است و چه معنا دارد ؟

خانمهای عزیز !

آقایان محترم !

مهربانی نموده بمن بگویید که خانه چیست ؟ نور ، حرارت و روشنایی کدام است ؟؟؟

میگویند : دنیا زیباست؟! من نمی بینم ، مقابل دیدگان رنج‌دیده من دیوار بلندی از دود تا آسمان  
قد کشیده ، دود پیکرهای سوخته ، شهرهای درگرفته و زیبای‌های خاکستر شده ، من از عقب این  
دیوار دود چیزی را دیده نمی توانم !!

میگویند : در جهان رنگهای روشن و مقبول ، رایحه و عطر روح نواز و سکرآور موجود است ، من  
بالتر از رنگ سیاه ، بوی تند باروت و گوشت سوخته چیزی نمی بینم و نمی شنوم .  
در مورد خانه و وطن صحبت میکنند ، این کلمات برای من نا آشنا است ، زیرا تا من خودم را شناخته  
ام آواره بوده ام ، وطن من خاکهای ناشناس بوده که در آن عمر ، آگاهی و سواد من گم شد .  
و خانه ؟ خانه من همان ژنده پاره های بنام خیمه ، یا کمپ امدادی است که سالها میشود روی سرم  
قرار دارد!؟

از باغها ، تاکستانها ، از شگوفه های بادام و سیب ، از پروانه ها و پرنده های خوش آواز حرف  
میزنند .

بخدا من نمیدانم این چیزها چیست ؟ من تا دیده ام قبرستان ها ، توغ های رنگارنگ بوده ، و زمین  
های سوخته و گودال شده ، و تا شنیده ام آواز کرگس ها و لاشخورها بوده ، و صدای بوم شبگرد ،  
من با آواز ماشیندارها خوابیده ام و با غرش تانکها ، و صدای مهیب راکت ها بیدار شده ام .  
از عشق و محبت صحبت میکنند ، این حرف ها کدام است ؟ من جز نفرت چیزی را نمی شناسم و  
احساس نمی کنم ، در واقع من خودم سراپا نفرتم .

از زبان مادری یاد میکنند ، من بزبان های مختلف حرف زده ام ، بطور دقیق زبان مادری خودم را  
نمیدانم ، زیرا اصلاً مادر نداشته ام ، و گذشته از این حرف زدن با زبان مادری جرم بوده ، و مخالفین  
آنها بریده اند .

از فرهنگ و تاریخ میگویند ، من نمیدانم این ها چه معنا دارند ؟ فرهنگ من جنگ و تاریخ من  
بازگشت به قهقرا بوده است ، اگر شما خانمها و آقایان غیر ازین می پندارید ، لطف کرده بمن هویدا  
بسازید .

از تمدن حرف میزنند ، در ذهن من تنها ترین نمونه از تمدن ، نور و روشنایی برق بود ، مگر از زمانی  
که چشم گشوده ام ، اطرافم را تاریک و سیاه یافته ام و یا اگر واقعاً تمدن در شکل دگری وجود دارد  
و دنیا متمدن است ، پس چرا آدمهای متمدن شبیه حیوانات درنده ، وحشیانه آدم میخورند و با

تجاوز برای مردم ، چهار گوشه جهان را انبار باروت و سلاح مرگبار میسازند ؟ تا از کشته ها پشته ها گردد ، تا از خوردن کباب گوشت آدم ، و نوشیدن خون شان مست شده ، به رقص بیخودی و شیطانی پردازند ، تفو بر این تمدن !؟

اصلاً بمن بگوئید افتخار صفحات تاریخ کی ها استند ؟ و نام کدام امیر ، سلطان یا جنرال زیب تارک تاریخ است ؟؟؟

در واقع تاریخ چه است ؟ شاید اوراق مستندی از جرم و جنایات بشر، در طول سده ها و تطور زمان باشد ، من درست نمیدانم مرا بفهمانید .

خانمها ، آقایان ! مرا کمک کنید مشکل مرا حل بسازید .

از آزادی ، تعلیم ، تربیه و اخلاق ، از صلح و آرامش صحبت می کنند ، من با این کلمات بیگانه استم ، وقتی آدم در طول زندگی اش ، پابند قیود و اصول بوده ، و به جرم داشتن عقیده به زنجیر کشیده شده و زندانی میشود ، پس آزادی کدام است ؟ دموکراسی چیست ؟؟ شاید آن باشد که برای گفتن حرف حق ، باید زبانش را برید و بخاطر دگراندیشی ، مغزش را متلاشی و پاشان کرد ؟!

بمن بگوئید : من برای آگاهی و تعلیم کدام کتاب را باید بخوانم ؟ هر کتاب را گرفتم بدی و نادرستی علم دگری را تصویر نمود !!

تربیه و اخلاق را من در دروغ ، مردم فریبی ، خیانت و دورویی یافته ام ، اگر غیر ازین است مهربانی کرده بمن روشن بسازید ، مرا راه بنمایید .

من با صلح و آرامش پیوسته در جنگم ، زیرا می بینم که مردم جهان بنام صلح ، و برای صلح با هم می جنگند ، و بنام آرامش سلب آرامش میکنند ، اگر خلاف میگویم درستش را بمن بفهمانید .

خانمها و آقایان عزیز !

من بیکس و بینوا استم ، من طفل یتیم بی پدر و مادرم ، پدرم را « **سوسیال شوونیزم چپ** » خورد و مادرم را « **فاشیزم راست** » بلعید ؟!!

من ازین واژه های آدمخوار چیزی نمیدانم ، این « **ایزم** » ها چیست و چرا آدم میخورند ؟؟ این

« **راست و چپ** » کذایی چه معنا دارند ، و چرا با خون و خاکستر رنگ شده اند ؟؟؟؟

برای من بگوئید ، برای من روشن بسازید ، که مفهوم جنگ چیست ؟ این قدرت ها ، این جنگ سالارها ، یا این نوکران گوش بفرمان بیگانه ها ، برای چه باهمدگر می جنگند ؟؟

برای تصاحب گورستان ها ، برای فتح شهرهای سوخته و ویران شده ، برای زمامداری بالای مردم تباه شده ، مریض ، معیوب و ملول ، یا برای حکومت کردن بالای قلب های افسرده ، داغدار و روان های کوبیده شده ، بالای کدام یک ؟ من عقم نمی رسد مرا یاری رسانید .

خانمها ، آقایان !

شما ها بزرگتر از ما استید ، شاید زیاد می فهمید ، بنام خدا ما را کمک کنید ، اگر میگوییم « ما » اشتباه نیست .

بلی ! خواهران و برادران زیاد من ، در سراسر دنیا با این مشکلات مواجه اند ، و نیاز به کمک و یاری دارند ، آنها با زبان های مختلف صحبت می کنند ، و رنگهای متفاوت دارند ، سیاه ، زرد ، سرخ و سپید ، که در پنج قاره پراکنده اند ، مگر مشکل شان یکی است ، همه کشته دست بیداد ، ستم استعمار و تجاوز اند ... آنها هم مانند من آواره های بی خانمان هستند ، و فشار جنگ های تحمیل شده را ، روی شانه های ضعیف خویش احساس مینمایند ، آنها هم تنها و بیگس اند ، آنها هم حرف های خوب ، رنگهای روشن و دلپذیر ، بوی های لذت بخش ، زیبایی های طبیعی ، مروت و انسانیت ، صلح و آرامش ، اخلاق ، فرهنگ ، شخصیت ، آموزش ، وجدان ، شرافت ، کیش و آیین ، تمدن و سازندگی را نمی شناسند ، آنها در افغانستان ، عراق ، لبنان ، سودان ، فلسطین ، سومالیا ، انگولا ، بوسنیا ، چیچین ، کردستان سوریه ، لیبیا ، اوکراین ، مالدای ، مصر ، سودان ، کشمیر ، نیپال ، در امریکا ، اروپا ، افریقا و آسیا وجود دارند .

همه آنها کودکان و اطفال به پیری رسیده و رنج دیده ، خواهران و برادران من اند ، که فریاد میزنند : خانمها ، آقایان بنام انسانیت ما را کمک کنید ، ما مشکل داریم ، شما می فهمید و تجربه دارید ، مشکل ما را حل نمایید ، ما را یاری رسانیده رهنمایی کنید ، برای ما بگویید که ما کی هستیم ، چه هستیم ، نام ما چیست ، وطن ما کدام است ، به کجا باید برویم ، خانه ما کجاست ، با کدام زبان حرف بزنیم ، کدام شناسنامه را باید در جیب داشته باشیم ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

اصلاً گناه ما چوچه ها چیست ، که باید قربانی خواسته های شما بزرگتر ها شویم ؟

بنبید من یک کودک افغان استم ، زُگ و راست به شما میگوییم : سردمداران جفاکار ، دولت مردان دغا کار و ستم پیشه ، هادیان خاین و خدا نشناس ، رهبران جنایتکار و زیون ، طلایه داران وجدان مرده و طماع ، غلامان بیگانه پرست و از خود کش ، زن ستیزان بی ایمان ، کجروان « راست » دروغین ،

عابدان « داس و چکش » متجاوز ، عاملان گورهای دسته جمعی ، اسارتگران استقلال و آزادی ، دیوانه های تجاوزات جنسی ، مافیای تریاک و تفنگ ، مخترعین بمب های انتحاری ، مادرگشان ، ویرانگران ، راکتبازان ، غارتگران ، بی ننگان تاریخ به شما میگویم : چرا مانند جوک خونخور به پیکر این کشور و مردم آن چسپیده اید ، و هر روز با نام و عنوان نو ، با شکل و آوای نو ، جرگه و شورا ، جبهه و قضا ، مذهب و خدا خون میخورید ؟ جالب است که این تشنگی شماها هیچ مرفوع نمیگردد؟!!

چرا سکوت کرده اید و چیزی نمی گوئید ، این همه حرف ها را من دروغ میگویم ، یا شما حرفی برای گفتن ندارید .

یا شاید هم از دیدن به چهره های معصوم ما شرم دارید ... باورم نمیشود شما و شرم!!!

خانمها ، آقایان !

بخدا ما خواهران و برادران در سراسر جهان ، چیزی قابل ارزشی نداریم ، فقط قطرات اشکهای ماست ، که بسان الماس های درشت تلالو دارند ، بیابید مهربانی کنید این الماس ها را از ما بگیرید ، و بجایش برای ما گل خنده های همیشه جاویدان را هدیه کنید ، فقط همین ، کاری مشکلی نیست .  
در غیر آن اگر از دهن کوچک ما ، حرف های بزرگی برون میشود، برما ببخشید ، آخر ما کودک استیم و نافهم، و شما بزرگ و دانا ، یا در یک کلمه شما آدم اید ، آدمیت دارید و دنیای متمدن و ما ... .

( ناتور )